منوچهرجمالی

جمهوری ایرانی و مسئله « امام زمان »

«امام زمان» و«سکولاریته»
پشت وروی ِ یک سکه

اصطلاحات گوناگون درفرهنگ ایران برای «سکولار»

سکولار= زمانی ، زمانیان
سکولار= آَوامی ، آَوامیگان (عامی ، عوامی)
سکولار= سپنجی

درایران ، زرتشتیان(بهدینان)
برضدِ « خرّمدینان ِسکولار» بودند

هنگامی سخن از« **زمان**» میرود، غالبا صحبت از نام « زروان » میرود، ولی هیچگاه ازریشهِ خود ِ واژه « زمان » بحثی نمیشود . علت آنست که درست روی این پدیده، تنش وکشمکش سخت ، میان خرمدینان وزرتشتیان (بهدینان) بوده است . ستیز

ِخونین ِهزاره ها ی این دو عقیده متضاد دراین باره ، درفرهنگ ایران ، سبب بسیاری از تحریفات دراین اصطلاح شده است .
ریشه واژه « زمان » ، « **زم** » است و« **زم** » ، **نام روز 28** هرماهی بوده است که خرمدینان (اهل فارس ، بنا بر ابوریحان) آنرا « **رام جید** »، و زرتشتیان آنرا « **زامیاد= آرمئتی = خدای زمین** » میخوانند . چرا این دو باهم دراین نام ، چنین اختلاف بزرگی را دارند ؟ چون خرمدینان ،« **رام جید**» را که « سقف زمان = سه روز پایان هرماهی، سقف زمان بود » میشمردند ، **هم خدای زمان وهم خدای زندگی (= جی = ژی = گی) باهم بود (نام دیگر رام، جی بوده است)** . زمان وزندگی ، درجهان بینی آنها ازهم جداناپذیرند . خدا، خودش ، در زمان ، میزید ، و میگردد (گشتن = ورتن = شدن) ، یا به سخنی دیگر، دگردیسی می یابد . زمان ، میگردد، یا به سخنی دیگر، تحول یابی همیشگی خدا درجهان هستی است ، نه گذر وفنا. **زمان ، دگرگونه شوی گوهرخدا درچهره های گوناگون جسم وماده هست** . هرماهی (که واحد زمان بود) ، چیزی ، جزتحول ِخودِ خدا درسی چهره گوناگونش نیست . خدایان ایران ، همه خدایان زمانی بودند . به عبارت دیگر، خدا ، چیزی جز تحول یک اصل ، درروند حرکت نیست. زمان ، جنبش یا حرکت است، وبرای آنها ، آنچه می جنبید، تحول هم می یافت (حرکت مکانیکی جسم، تحول گوهری آن جسم هم بود) . حرکت ، فقط جابجاشدن خالی نبود ، بلکه تحول درگوهرهم بود . خدا ، اصل همیشه تازه شوی در تغییرات ماده وجسم درگیتی است. این اندیشه به کلی برضد تصویر زرتشتیان ازاهورامزدا بود، که ناگذرا و تحول ناپذیرمیباشد .
این« زم، که رام ، که جی باشد ، وخدای رقص وموسیقی وشعر وشناخت وشادی باشد) درسقف زمانست ، با فرو آمدن ازفراز ، جامه خودرا میگرداند و زمینی و زمین (زم) ، یا آرمئتی =

خدای زمین (تن وجسم وماده= تنکرد) میشود . خدا که اصل رقص وموسیقی وشعروشناخت وشادیست ، گیتی و جسم میشود (تنکرد) . **برای یزدانشناسی زرتشتی ، گیتی ، جایگاه گذر(فنا) هست ، و اهورامزدا ، ناگذرا (فراسوی گذر و گشتن و تحول یافتن) است** . « **شاده** » که نام دیگر« رام » است ، درتن شدن و تغییریافتن درزمان ، پیکرمی یابد . اصل وسرچشمه شادی ، جسم میشود، گیتی وزمین میشود . شادی ، رقص (وشتن = گشتن ، **وشت =وجد**) میشود . دریزدانشناسی زرتشتی ، گیتی ، گستره ایست که اهریمن به آفریدگان اهورامزدا میتازد (تاختن= روان وجاری شدن) ، وهمه را آلوده وزخمگین میکند، و درد ودروغ میآفریند، و **اهورامزدا** ، **برای تسکین این درد، مرهمی روی دردهائی که اهریمن درزندگی میآفریند ، می نهد، واین مرهم مسکّن درد را ، شادی مینامد** . این مفهوم شادی ، بکلی با مفهوم « شادی خرّمدینان » که « تجسم یابی اصل شاد ی یا گوهرخودِ خدا درجسم وتن وماده » هست ، فرق کلی دارد .

این است که با چیره شدن آموزه زرتشت در دوره ساسانیان ، جهان بینی « خرّمدینی ، که همان آئین ارتائی کهن است » سرکوب گردید وتاریک ومسخ ساخته شد. ولی اکثریت مردم ایران که خرّمدین بودند ، مهرخود را به این « خدای زمان= رام = شاده = زم » که خودش ، زمین (آ- **رمه** تی= آرمئتی) میشد ، و شادی مجسم میگردید ، و غایت زندگی درگیتی را جشن میدانست ، فراموش نکردند . **خرمدینان که همان سیمرغیان بودند** ، **رستاخیز این خدای زمان را به زمین** ، **نجاتِ واقعی زندگی ازدرد ودروغ میدانستند ، و « در داروی تسکین درد » حکومت ساسانی ، شادی را نمی یافتند ، این بود که با چیرگی اسلام ، نام « امام زمان » را به « مهدی » دادند . آنها ، منتظر**

تجسم یابی خدای زمان درگستره های زندگی اجتماعی وسیاسی و اخلاقی بودند .

این تحول « زم = خدای زمان وزندگی= رام نی نواز= رمه »، به « زمین یا آرمئتی= آ- رمه – تی » ، یا متامورفوز خدا به جسم ومادّه ، و گشتن (= شدن) ، با تصویر آفریدن جهان با خواست اهورامزدای زرتشت ، همخوان وسازگار نبود .

اینست که زرتشتیان درمتون خود ، دمی از این « تحول رام (= رم) به « ا- رمه تی) نمیزنند ، و با جامه گردانی و دگردیسی یا متامورفوز خدای زمان ، به گیتی وجسمانیات ، مخالف هستند . اینست که زمان را تبدیل به دوگونه زمان میکنند که بزودی ، بررسی خواهد شد .

برای خرّمدینان ، زندگی درزمان ، پیکریابی خدای زندگی (جی=ژی = گی) دردگردیسی هایش هست . زندگی ، درتحول ، غنا وسرشاری خود را میافزاید ومیگشاید . زندگی درزمان ، واقعیت یابی جشن وشادیست . رام (رامشگری) که خدای زمان که موسیقی و رقص (وشتن = گشتن) و شعرو شناخت وشادیست ، خودش ، زندگی وتن و« زمینی» وخاکی و« زمانی » میشود، خودش درگشتن در زمین ، می وشتند(میرقصد) . دگرگونه شدن (تغییروتحول) ، رقص (وشتن ، وجد) است .« **وجود» درگیتی ، تجسم « وجد = وشت » میباشد، وجود، پیکریابی وجد(وشت) است** .

شناخت این دوتجربه از« زمان » و« تحول وتغییر» درایران ، ما را با مسئله « آخرالزمان وامام زمان» آشنا میسازد . با شناخت این پیکار ِهزاره ها درایران ، میان خرمدینان وزرتشتیان (که خود را بهدینان میخوانند) است که میتوان دریافت که « **تصویر امام زمان » ریشه ژرفی درتاریخ وفرهنگ ایران دارد** ، و

بازگشت به « سراندیشه سکولاریته » درایران ، راهی جز بسیج ساختن فرهنگ خرّمدینیِ ایران ندارد .

زمان بیکران و زمان کرانمند
زمان به هم پیوسته و زمان ازهم بریده
چگونه میتوان« شرّ» را نابودکرد؟

با زرتشت ، تصویر« اهریمن = اصل شرّ » پیدایش یافت، و **شرّ، دربُن جهان هستی ، موجودیت یافت** ، که برضد فرهنگ ایران (خرّمدینی) بود . با موجودیت یافتن اصل شرّ درگوهرجهان هستی و درتاریخ ، این مسئله بنیادی در یزدانشناسی زرتشتی طرح شد که **چگونه میتوان از دست « شرّ= اهریمن » درجهان هستی وتاریخ ، رهائی یافت** ؟ راه حل این مسئله از دیدگاه دین زرتشتی ، این بود که « وقتی زمان به پایان برسد » ، اهریمن یا اصل شرّ ، به خودی خود، محو ونابودمیشود. تا زمانی که زمان به آخرش نرسیده ، باید با اهریمن ، که اصل شرّهست جنگید وجهاد کرد (زندگی ، جهاد همیشگی با اهریمن یا اصل شرّ است) ، ولی **برغم این مبارزه ، نمیتوان شرّ را ازبین برد** . وقتی زمان ، به انتهایش برسد ، آنگاه اهریمن که فقط موجودیت در زمان دارد ، ازبین میرود . ولی درزمان که پیوسته بود ، انتهائی نبود . برای یافتن راه حل نجات ازشر بود که آنها قائل به دو گونه « زمان » شدند . یک زمان را «زمان بیکرانه» نامیدند، ویک زمان را « کرانمند » . « بیکرانه » یا « کرانمند » یعنی چه ؟ ما ازبیکرانه ،معنای بی حد وبی نهایت را داریم . ولی « **کرانیدن » درپهلوی (karenitan) به**

معنای پاره کردن وشکافتن وازهم گسستن وازهم بریدنست . زمان بیکرانه ، به معنای زمان به هم پیوسته است ، که نمیتوان هیچ جائی از آنرا ازهم برید . **خیرو نیکی و اهورامزدا ، دراین زمان بیکرانه هستند** . زمان کرانمند ، زمانیست که « ازهم بریده شده است » . اینست که اهورامزدا ، به اهریمن میگوید که پهلوانان ، هنگام مبارزه باهم ، قرارداد میگذارند که چقدر باهم خواهند جنگید . به عبارت دیگر سر وتهِ زمان نبرد را معین میسازند . به سخنی دیگر، زمان را می برند ویک برهه از زمان را برمیگزینند . خوبست که ما هم درتاریخ ، این گونه باهم به نبرد بپردازیم . ماهم وقتی این زمان تمام شد، دست ازجنگ باهم میکشیم . واهریمن آن را می پذیرد وبا اهورامزدا، پیمان می بندد وبرسر این پیمانش، به رسم ایرانیان باقی میماند . ولی فلسفه وجودی اهریمن با این قرارداد همخوان نیست ، چون اهریمن تا زمانی زنده وموجود است که بیازارد و بجنگد وبستیزد . جنگ وستیزوآزار، هستی اوهست . واگر دست ازاین عملش بکشد ، فوری نابود میشود . وجودش ، اینهمانی با ورزیدن شرّ در زمان دارد . وقتی دست ازورزیدن شرّ بردارد ، دیگر اهریمن یا شرّ نیست . بااین خدعه، اهورامزدا ، میخواهد کلک اهریمن وشرّ را اززندگی بکند . **اهورامزدا ، میداند که خودش درجنگ وجهاد با اهریمن ، امکان و توانائی نابود کردن شرّ را ندارد . ولی با این خدعه، که « بریدن زمان » و اختراع « زمان آخر» باشد ، مسئله « نجات ازشرّ » را درجهان وتاریخ ، حل میکند** . اینست که همه زرتشتیان ، منتظر رسیدن این « آخرالزمان » هستند، چون خودشان وخدایشان ازعهده « دفع شرّ» برنمیآید .

درفرهنگ خرّمدینی ، وارونه دین زرتشت ، « ژی = زندگی» بریده از« اژی = اهریمن » و متضاد با « اژی » نیست ، بلکه « ژی= جی » که « زندگی » باشد ، در گوهرش 1- گردونه یا یوغ

واصل آفرينندگيست و2- خودش به معناى « شاهين ترازو» و خودش به معناى 3- اصل توافق وهمداستانى وآشتى است . به عبارت ديگر، خرّمدينان ، بُن وطبيعت وفطرت جهان هستى را ، جانى ميدانستند كه اصل آفرينندگى و خرد سنجنده با ترازو و سرچشمه وفق دادن اختلافاتست . از« ژى » ، چنين خردى پيدايش مى يابد كه با آشتى دادن وهمآهنگسازى ، همه را باهم آفريننده ميسازد . **درفرهنگ خرّمدينى ، جنگ وجهاد وستيز، گوهرجهان واجتماع نيست ، و اصل شرّ، درجهان و درتاريخ واجتماع ، وجود ندارد** . « ژى = زندگى » ، خودش چون يوغ هست (يوغ = جوغ= جوش = يوش) ، اصل همجوشى با همست . خرّمدين ، نميكوشد ، با جهاد با شرّ وكفروضلالت ، اصل شرّ وتباهى و كفر را نابود سازد .آنچه شرّ ناميده ميشود ، تنها ، يک اختلال كه دراندازه (ژى = شاهين = گردونه) هست كه عارض ميشود ، وسبب پيدايشِ عارضىِ خشم وقهروآزار وتهديد وكين ميشود ، ولى خردى كه ازجان (ژى) ميجوشد ، ميتواند ازسراين عارضه را رفع كند وانسان را سرچشمه مهروجوانمردى وبينش نمايد . بنابراين **نيازى به « آخرالزمان » زرتشتى ندارد** ، تا اهريمن (اژى= زداركامه = شرّ) دراثربريده شدن زمان (كرانمندشدن زمان) خود به خود، محو ونابودشود . اين همداستانى و توافقى كه خردِ جوشيده ازجان (زندگى = ژى) ميآفريند ، ميتواند آنچه را دراثر بى اندازه شدن ، موجب پيدايش « تباهى وفساد واختلال شده هست » منتقى سازد و بزدايد .

انتظار« آخرالزمان » دردين زرتشتى پيدايش يافت ، و علت آن ، نبود خردى دراجتماع بود كه بايستى ازجان وزندگى خودِ مردم ، فراجوشد تا مستقيما نگهبان زندگى آنها باشد . مسئله حقيقى آنست كه بايد ازسر، خرد ى كه مستقيما اززندگى مردمان

میافروزد ، برانگیخته شود، تا با بکار بستن آن خرد، این اختلالات عارضی که همیشه درجامعه روی میدهد ، رفع گردد . **اصل ماوراء الطبیعی ، شرّ = اهریمن یا ابلیس » درجهان هستی نیست که نیاز به انتظار بریدن زمان درآخرالزمان باشد** . این احساس نزدیک شدن به آخرالزمان ، چگونه درجامعه پیدایش می یابد ؟ قدرتهای حکومتی و دینی دراجتماع ، ازسوئی راه بسیج شدن خردهای مردمان را ازتجربیات مستقیم زندگیشان می بندند (تا خودشان نگهبانی اجتماع را به عهده بگیرند) ، ولی ادعا میکنند که خرد انسانی بطورکلی عاجروناقص وضعیف است ، وازسوی دیگر، خودشان بجای حل مسائل ، برپیدایش مسائل تازه میافرایند . بدینسان ، مردمان ، احساس عجزخود را در برابرانبوه شدن مسائل لاینحل درمی یابند و ازآن عذاب میبرند و هم ازقدرتمندان و هم ازخود ، نومید میشوند و **دراین حالت اضطرار، نیاز شدید به « آخرالزمان » سبزمیشود . درهمین آخرالزمانست که با « بُرش ناگهانی زمان » ، شرّ وتباهی وفساد یکجا ازتاریخ واجتماع ، محو خواهد شد** .

ولی « آخرالزمان » ، یک نقطه پایانی در تاریخ نیست که بتوان معین ومشخص ساخت . چرا ؟ چون « کرانیدن زمان » ، فقط در یک نقطه از زمان در پایان نیست ، بلکه **هر نقطه ای را اززمان که ببرید ، سراسر زمان ازهم بریده میشود** . هرنقطه ای از زمان ، پاره وگسسته و بریده میشود . **با بریدن زمان ، هرآنی از زمان ، ازهم بریده میشود . هرزمانی ، آخرالزمان میشود** . هرزمانی ، انباشته از اضطراب و آشفتگی ودرد میگردد .

زمان ، درتجربه نخستینش ، **جنبش به هم پیوسته** بوده است . به عبارت دیگر، زمان ، بیکران (یعنی نابریده ازهم) است . هرنقطه ازآن را که بخواهید ببرید وبشکافید، سراسر زمان درهمه نقطه هایش ، ازهم بریده و ازهم پاره میشود . زمان که « هنگام

= اوام »باشد ، دوپای باهم جفتست (هنگ + گام ، هنجارشدن دوپا باهم) . **حرکت درفرهنگ ایران ، با پیوند دوپا (دوگام) ی جفت ، تصویرمیشد** . ازبین بردن جنبش دریک نقطه ، ازبین بردن اصل جفتی حرکت است . بدینسان ، زندگی (=جی، که خودش همین یوغ یا اصل جفت هست) ، در هرلحظه ای از زمان، ازهم پاره و گسسته ودریده میشود . **ازاین رو ، سراسرزندگی در زمان (درگیتی)، درد میشود** . ازآن پس، هرآنی ، پاره ای از زندگی او با «داس برنده» ، ازجان او بریده، و دورانداخته میشود . اینست که « **گذر» درگوهرش « احساس درد کشیدن آن به آن جان هست »** . به این « داس زمان برنده » ، « **دهر**» میگفتند . دهر، زمان را آن به آن درجان انسان، می کرانید . درحالیکه درتجربه خرّمدینان از زمان ، **زمان ، درخت همیشه روینده وافزاینده وبالنده بود** . هرروز، شاخه ای تازه بردرخت زندگی میروئید وافزوده میشد . خدایان ، شاخه های افزاینده درخت زمان بودند که ازسوئی اینهمانی با گلی ورنگی تازه ، و ازسوی دیگر اینهمانی با آهنگ ودستانی تازه از موسیقی داشتند . زندگی در روندِ زمان، روند جشن است .

این دو تجربه متضاد از زمان ، هزاره ها میان سیمرغیان(خرمدینان = ارتائیان) و زرتشتیان (بهدینان) ، میدان ستیزو پیکارسخت بوده است ، که امروزه با اصطلاح « سکولاریته » ، ازسر، چشمگیرشده است . این دو تجربه از زمان ، سراسرگستره های زندگی ، از دین واخلاق گرفته تا سیاست واقتصاد وحقوق را معین میسازد . فرهنگ ایران ، با دیدی که اسیرالهیات اسلامی و یزدانشناسی زرتشتی نیست، نیاز به « بازخوانی وبازاندیشی » دارد ، تا شناخته شود که مسئله سکولاریته ، ازهمان داستان کیخسرو داستانی (بزرگترین شاه داستانی ایران) جامعه وتاریخ ایران را آشفته وبحرانی

ومضطرب ساخته است ، و جنگ میان خانواده گشتاسپ زرتشتی ، با خانواده زال (رستم وفرامرزو با نوگشسپ) برسرهمین موضوع بوده است ، و چیرگی ساسانیان براشکانیان ، چیزی جزغلبه یزدانشاسی زرتشتی برفلسفه سکولاریته خرّمدینان نبوده است و خیزشهای هفت واد ، سوفرا و بهرام چوبینه و مزدک و بابک ، همه برای رستاخیز ِ سکولاریته خرّمدینی علیه یزدانشناسی زرتشتی وشریعت اسلام بوده است .